

ریشه های سه گانه کفر

(حرص. تکبر. حسادت)



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) و اهل بيته الطاهرين

کفر در مقابل ایمان است. و کافر کسی است اعتقادی به خداوند خالق جهان هستی ندارد لذا در تاریکی زندگی می کند و بعد از مرگ دچار عذاب الهی می شود.

ریشه های کفر که عامل بدبختی انسان است و باعث میشود سعادت دو جهان را از دست بدهد در روایت بیان شده است:

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید : «اصول الکُفر ثلاثه : الحرص و الاستکبار و الحسد ؛ اساس کفر سه چیز است : حرص ، تکبر و حسد» (کافی _ ج 2)

گاهی علت کفر، حرص است یعنی چون ادم حریص خدا و قیامت را قبول ندارد تمام عمر بدنبال جمع کردن مال و ثروت و اضافه کردن بر ثروت خود می باشد.

و گاهی تکبر است. ادم متکبر حاضر نیست عبد خداوند مهربان شود و حاضر نیست خداوند خالق خود را عبادت کند

و گاهی علت کفر، حسادت است. مانند حسادت قایل که نتوانست بپذیرد که هابیل از او بهتر است! لذا قایل در مقابل خداوند ایستاد و به خداوند، کافر شد!

در این کتاب به تبیین این سه ریشه کفر پرداخته می شود. امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

حرص یکی از ریشه های کفر

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا رِزْقًا إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ»^۱

و ثروت و فرزندان شما فضیلتی نیست که شما را بمانندیک کند مگر ایمان و عمل صالح داشته باشید

علی علیه السلام درباره این صفت رذیله می فرماید: طمع و حرص راهی است که بازگشت ندارد و ضامنی است بی وفا چه بسا نوشته ای که قبل از سیر آب شدن گلویش را گرفته است . هر

چیزی که عظمت آن زیادتیر باشد و برای بدست آوردن آن بیشتر مبارزه شود برای از دست رفتنش مصیبت شدیدتر است .^۲

نتیجه حرص و دنیا طلبی:

آمده است که حضرت عیسی علیه السلام به همراه مردی سیاحت می کرد پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند . بدهکده ای رسیدند .

عیسی علیه السلام به آن مرد گفت : برونانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد . آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت . مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی علیه السلام پایان پذیرد چون کمی طول کشید یک گرده را خورد . حضرت عیسی علیه السلام آمده پرسید گرده سوم چه شد گفت

^۱سوره سبا، آیه ۳۷.

^۲نهج البلاغه/۵۲۴

همین دو گرده بود . پس از آن مقداری دیگری راه پیموده به دسته آهویی برخوردند حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند و آنرا ذبح کرده و پخته خوردند بعد از خوردن حضرت عیسی فرمود:

قم باذن الله ! آهو حرکت کرده و زنده شد آن مرد تعجب کرده زبان بکلمه سبحان الله جاری کرد . عیسی گفت تو را سوگند می دهم بحق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود .

دو مرتبه براه افتاد نزدیک دهکده بزرگی رسیدند در آنجا سه خشت طلا افتاده بود رفیق عیسی گفت اینجا ثروت و مال زیادی است آنجناب فرمود: آری یک خشت از تو و یکی از آن من و خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته .

مرد حریص گفت من نان سوم را خوردم عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد آن مرد کنار خشتهای نشسته و بفکر برداشتن و بردن آنها بود . سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند . همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند . چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشته یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند تا بخورد .

شخصی که برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا آندو پس از خوردن

بمیرند . دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند . هنگامی که آن مرد نان را آورد آندو نفر او را کشته و خود با خاطری آسوده بخوردن نانها مشغول شدند چیزی نگذشت که آنها هم برفیق خود ملحق گشتند . حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید گفت اینجور دنیا با اهلش معامله می نماید!^۳

امام ششم علیه السلام فرمود: اگر رزق را خدا قسمت بندی کرده پس حرص برای چیست؟^۴

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (عزّ من قنع و ذلّ من طمع)

کسی که قناعت داشت عزیز بوده و هر که طمع کرد ذلیل می شود.^۵

عزت زقناعتست و خواری زطلب با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع بر نخورد که آمد برین در که سر نخورد

امام ششم علیه السلام فرمود: زمانی که حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت: تو از همه بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز بتو بیاموزم؟ پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد.^۶

هفت آفت حرص

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آدم حریص بین چند آفت گرفتار است فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی شود مگر هنگام مرگ و ترس که عاقبت از آنچه که می ترسد در او می افتد و غمی که زندگی را بر او تلخ می کند و

^۴امالی صدوق/181

شرح اصول کافی 181/8

5

الخصال 51/1

6

برای او فایده‌ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی‌شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد.^۷

امام پنجم علیه‌السلام سؤال شد ذلیل‌ترین ذلت‌ها چیست؟ فرمود حرص بر دنیا.^۸

و همچنین فرمود: کسی که پیش ثروتمندی رفته و برای ثروتش برای او تواضع کند دو

ثلث دینش رفته است.^۹

باطن طلا، پای قورباغه!

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر عدم لباس مناسب در تن بچه‌هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی علیه‌السلام خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری. گرفتاریهای مرا می‌بینی!

چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم. باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست؟

گفتند: از حضرت علی علیه‌السلام است. التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلاً رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف دارند. بعد از لحظای اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسم و از ایشان سفارش می‌گیرم چون به خدمتش رسیدم

^۷خوبی‌ها و بدی‌ها

^۸وسائل الشیعه 82/7

^۹میزان الحکمه 4/3557

از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن علیه السلام برو . عرض کردم حواله‌ای مرحمت فرماید .

حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت ابوالحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی؟ گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده‌ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنایی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می‌خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پراز لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود بردار . از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده‌ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرض کردم بلی . فرمود: بیا . در برگشتن دالان روشن بود در وسط دالان دو دیگ

پرآب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزی که در دست داری در آب بزن و بیرون بیاور چون آنها در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد برای تو صلاح نیست . محبت مرا می‌خواهی یا این طلا را عرض کردم محبت شما را فرمود .

پس آنها در راه خدایانداز . منم انداختم . بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید .

علی علیه السلام فرمود: گرسنگی بهتر از ذلت خضوع در مقابل دیگران است .⁽¹⁾

و باز فرمود: ذلت و پستی و شقاوت در طمع و حرص است .⁽²⁾

و از امام یازدهم علیه السلام روایت است که فرمود: کسی که از روی مردم خجالت نمی کشد از خداوند سبحان هم حیا نمی کند .

خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق را روزی می دهم عرض کرد نه فرمود : تا عاقل بداند که طلب رزق به حيله و زرنگی نیست .⁽³⁾

علت توبه ابراهیم ادهم

درباره توبه ابراهیم ادهم بعضی می گویند: روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته کهنه انبانی با خود دارد یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بروی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت هر گاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی آرامش پیدا نماید من این پیرایه های مادی را برای چه می خواهم که جز درد و رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه ای ندارد . پس با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از باغ خارج شد .

نقل کرده اند ابراهیم ادهم بعد از کنار گذاشتن پادشاهی، روزی خواست داخل

1. خوبی ها و بدی ها - غررالحکم/361

2. خوبی ها و بدی ها - غررالحکم/298

3. خوبی ها و بدی ها .

حمامی شود صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است اجازه ورود به حمام نداد ابراهیم گفت بسیار در شگفتم کسی را که بدون پول به حمامی راه ندهند چگونه عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است. ⁽¹⁾

1. خوبی ها و بدی ها - مجموعه ورام 163/1

بجای حرص باید قناعت پیشه کنیم!

خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» ⁽¹⁾

برای بینوایانی که در راه خدا دچار تنگی شده که نمی توانند در زمین مهاجرت کنند و افراد بی اطلاع فکر می نمایند آنان ثروتمند هستند بخاطر عفتی که در صورتشان است و از مردم کمک نخواهند.

از صفاتی که سبب موفقیت انسان در زندگی خود مخصوصاً زندگی مادی می شود و از ذلت و خواری و تملق گویی دیگران جلوگیری می نماید، قناعت است یعنی اکتفا کردن به ضروریات زندگی و دوری از آرزوهای طول و دراز و رنگارنگ مادی.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : (عزٌّ من قنع و ذلٌّ من طمع). در قناعت عزت و در طمع ذلت است ⁽²⁾.

با عزت خود بساز و خواری مطلب

عزت ز قناعتست و خواری ز طلب

که آمد برین در که بر سر نخورد.

کس از درخت طمع بر نخورد

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که به روزی کم خداوند سبحان راضی گردد خداوند سبحان هم به عمل اندک او راضی شود .

علی علیه السلام فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کافیت نباشد .⁽³⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم .⁽⁴⁾

از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشایی . کافیت بدستوری که خداوند سبحان به پیامبر صلی الله علیه و آله داده است توجه کنی که در قرآن کریم فرمود:

1. سوره بقره، آیه 273.

2. خوبی ها و بدی ها - تاج العروس 407/11

3. خوبی ها و بدی ها - الکافی 140/2

4. خوبی ها و بدی ها .

«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ».

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد .

و نیز فرموده است:

«لَا تُمَدَّنْ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»⁽¹⁾

دیدگان خود را به زر و زیور دنیایی که به مردم کافر داده ام مگشای . پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد بهترین وضع خوب حضرت در زمانی بود که خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.⁽²⁾

کفاف در زندگی

از نوفلی نقل شده که امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتربانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند او در پاسخ گفت: آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم .

آنجناب دعا کردند:

خداوندا: مال و فرزندان این مرد را زیاد کن . از او گذشته در راه به ساربان دیگری برخوردن لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سینه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر صلی الله علیه و آله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرض کرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم . پیامبر صلی الله علیه و آله دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن .

همراهان عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعایی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند سبحان چیزی خواستید که ما دوست نداریم . فرمود: «مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرَ مِمَّا كَثُرَ وَ

1. سوره حجر، آیه 88.

2. خوبی‌ها و بدی‌ها - وسائل الشیعه 530/21

الهی. اللهم ارزق محمد و آل محمد الکفاف»⁽¹⁾.

چیزی کم ولی کافی باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند بلکه توانگر کسی است که نفسش بی نیاز باشد .

و همچنین فرمود: اگر آنچه نزد توست تو را کفایت می کند پس طلب نکن آنچه تو را به طغیان وامی دارد .⁽²⁾

در تورات آمده: ای فرزند هر طور می خواهی بکن چون هر نوع عمل می کنی بهمان نحو هم پاداش می بینی . هر کس به روزی کم خداوند سبحان راضی باشد خداوند سبحان هم عمل او را قبول می کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند سبحان رنج او را کم می کند و به کسب او برکت می دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج می کند .⁽³⁾

از علی علیه السلام درباره تفسیر آیه: «فلنحییٰه حیاة طیب» بر هر مرد و زنی که شایسته عمل کنند زندگی زیبایی عنایت می کنیم .

سؤال کردند حیات طیبه یا زندگی زیبا چیست؟ حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است .⁽⁴⁾

داستانی از عمر و مرد فقیر

آورده اند که در زمان خلافت عمر جوانی برای نماز به مسجد آمده و چون سلام نماز را می داد فوراً برخاسته می رفت و همیشه به اینصورت نماز می خواند روزی چون سلام نماز را داده و خواست برود

عمر بانک بر او زد که چرا ادب نگاه نداشته و بعد از نماز به دعاها و ذکرهای وارد شده نمی پردازی و فوراً بلند شده می روی جوان گریان شده گفت ای پسر خطاب! بانک بر شکستگان می زنی تو چه می دانی که حال بیچارگان چگونه می گذرد. عمر گفت: ای جوان مرا از حال خود خبر ده گفت فقیری ما به آنحال رسیده که من و عیالم یک لباس داریم و هر دو یک پیراهن. اگر او می پوشد من لباس ندارم و اگر من

1. خوبی ها و بدی ها - الکافی 140/2

2. خوبی ها و بدی ها .

3. خوبی ها و بدی ها - الکافی 138/2

4. خوبی ها و بدی ها - نهج البلاغه/508

می پوشم او را نیست هر روز بامداد من می پوشم و به مسجد آمده نماز می خوانم و زود می روم و لباس را به او می دهم تا او نماز بخواند. حاضران از حال او بگریه آمدند عمر از بیت المال هشتاد درهم نقره آورد و گفت ای جوان این درهمها را بردار و صرف خود و عیال نما.

چون آن درهمها را برداشته بمنزل رفت و موضوع را به زنش گفت حال را به زنش گفت. زن گفت: ای بی همت چرا حال خود با عمر گفתי و سرّ ما را آشکار کردی و درویشی بمال دنیا بفروختی! به عزت و جلال حق تعالی که اگر این پول را پس ندهی یک روز دیگر با تو نباشم من سختی دنیا را به این خاطر اختیار کردم که بدولت قبول آخرت باز نمانم.

جوان رفت و پولها را پس داد و برگشت موقع شب عیالش برخواست و رکعتی چند نماز گذارد و به شوهرش گفت: برخیز و وضو بگیر، سپس زن به شوهرش گفت: ای مرد، مرا با فقری خود خوش بود و تا الان هیچکس از حال ما آگاه نبود اکنون چون آشکار شد من پیش از این دنیا و زندگی کردن نمی خواهم از خداوند سبحان می خواهم که روح مرا قبض کند تو نیز موافقت می کنی گفت: می کنم . پس هر دو به سجده افتادند و ساعتی با حق در مناجات بودند پس جان به حق تسلیم کردند .

عدی بن حاتم حضرت علی علیه السلام را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفتای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد . علی علیه السلام گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد .⁽¹⁾

تکبر دومین ریشه کفر

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»⁽¹⁾.

خدا/متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

از صفاتی که باعث شد شیطان از درگاه خداوند سبحان رانده شود و سپس بسیاری از ابناء بشر بواسطه این صفت از خداوند سبحان دور شوند کبر و غرور است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: داخل بهشت نمی‌شود کسی که ذره‌ای کبر در قلب او باشد.⁽²⁾

تکبر ابو جهل هنگام مرگ

در جنگ بدر هنگامی که ابو جهل برای مبارزه آمد عمرو بن جموح با وی روبرو شده و ضربتی بر ران ابو جهل زد و او هم ضربتی بر دست عمرو وارد آورد که دست او به پوستش آویزان شد. عبدالله بن مسعود گفت من بطرف ابو جهل رفتم موقعی که در خون غوطه ور بود. گفتم خداوند سبحان را سپاس که تو را خوار کرد. گفت: خداوند سبحان تو را خوار کند، دین و سلطنت از کیست. گفتم از خدا و رسولش. آنگاه پای بر روی سینه‌اش گذاردم گفت ای کاش یکی از فرزندان ابوطالب مرا می‌کشت نه تو ای چوپان بر محل دشوار و بلندی بالا رفته‌ای اکنون که می‌خواهی سر مرا جدا کنی از پایین گردن قطع کن تا با هیبت و یزرگ در نظر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش جلوه کند گفتم حال که چنین است من از دهان سر تو را جدا می‌کنم تا کوچک و حقیر معلوم شود. سرش را بریدم و چون آن را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم پیاس شکر این نعمت بسجده رفت.⁽³⁾

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»⁽⁴⁾.

1. سوره نساء، آیه 36.

2. خوبی ها و بدی ها - معانی الخبر/ 241

3. خوبی ها و بدی ها - اعلام الوری باعلام الهدی 77

4. سوره لقمان، آیه 37.

بر روی زمین با تکبر راه نرو زیرا نه می توانی زمین را سوراخ کنی و نه از کوهها بالاتری .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روزی حضرت موسی نشسته بود در حالی که شیطان کلاهی را که دارای چندین رنگ بود بر سرش بود پیش او آمد همینکه به موسی علیه السلام نزدیک شد کلاه از سر برداشته در مقابلش ایستاد و سلام کرد حضرت موسی پرسید تو کیستی؟ جوابداد شیطان گفت تویی شیطان؟

خداوند سبحان تو را همسایه کسی نکند گفت من آمدم عرض سلامی بشما بکنم چون شما در نزد خداوند سبحان مقام و رتبه ای دارید موسی علیه السلام گفت: بگو بینم چه گناهی است که هر گاه از آدمی سر بزند تو قدرت بر او پیدا می کنی و تحت تسخیرت در می آید .

جواب داد عجب! زیرا زمانی که ایشان از خودش راضی می‌شود و کارهایش را بزرگ می‌شمارد و گناهش در نظرش کوچک می‌آید.⁽¹⁾

امام صادق علیه‌السلام فرمود: روز قیامت صاحبان کبر بصورت ذرات محصور می‌شوند و تا پایان حساب قیامت در زیر پاهای خلایقند.

درباره غرور و تکبر یکی از امرای خراسان گویند: که جبه خزی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند. قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبه خزش افتاد. او خلاف شأن خودش می‌دید که لباسش را تکان می‌دهد تا آتش بیفتد فقط گفت: بچه‌ها بیایید تا آنها آمدند جبه و مقداری از تنش سوخت حتی شنیدیم اگر می‌خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلوی دماغش می‌گرفت.⁽²⁾

امام صادق علیه‌السلام فرمود: در جهنم برای متکبرین مکانی است که به آن سقر می‌گویند از شدت گرما و حرارت به خداوند سبحان شکایت کرده و از خداوند سبحان می‌خواهد که نفس بکشد پس چون نفس می‌کشد جهنم را می‌سوزاند.

مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: کبر هفت نوع است:

1 - کبر در علم، یعنی عالم بواسطه علمش مردم را حقیر دانسته و از آنها انتظار احترام و ابتداء به سلام داشته و از آنها خدمت خواسته و به شئون آنها اهمیت ندهد.

2 - کبر در عمل و عبادت، که فرد به عبادات خود کبر کرده و دوست داشته باشد که مردم

1. خوبی‌ها و بدی‌ها - بحار الانوار 350/13

2. حکایات برگزیده.

حوايج او را بر آورده کرده و بزيارت او آمده و او را به اهل عبادت و تقوى بودن ياد کنند و او خودش را هدايت يافته و ديگران را گمراه مى داند .

3 - کبر به حسب و نسب، مخصوص کسانی است که به اصطلاح نجيب زاده و يا اشراف زاده هستند .

4 - فخر فروشى به جمال و زيبائى ، که معمولا مخصوص بعضى زنان زيباست که به غير خود فخر فروشى مى نمايند است .

5 - تکبر به مال، که معمولا در بعضى از افراد پولدار و ثروتمند ديده مى شود .

6 - کبر به قدرت بدنى و زور اندام و يا قدرت حکومتى .

7 - تکبر نسبت به ياران و شاگردان و تابعين و غلامان و زيردستان .

لغزش همسفر عيسى عليه السلام

آمده است در يکى از مسافرتهاى حضرت عيسى عليه السلام مرد کوتاه قامتى که از ياران عيسى بشمار مى رفت و بسيار ملازم آن بزرگوار بود با حضرت عيسى مسافرت کرد . موقعى که عيسى بن مريم عليه السلام لب دريا رسيد با يقين کامل گفت:

بسم الله و روى آب شروع کرد به راه رفتن . همين که آنمرد ديد عيسى عليه السلام از روى آب با گفتن بسم الله عبور کرد، او نيز با يقين کامل گفت : بسم الله و روى آب براه افتاد تا به حضرت عيسى رسيد . در اين اثناء بود که آنمرد دچار عجب و خودپسندى شده و با خود گفت: همچنانکه حضرت عيسى روى آب راه مى رود من هم بالاي آب راه مى روم پس حضرت عيسى بر من چه فضيلتى دارد؟

در همين موقع بود که شروع کرد به غرق شدن و فرياد زد يا عيسى مرا درياب حضرت عيسى عليه السلام وى را از غرق شدن نجات داد و فرمود: مگر چه گفتى و چه خيالى کردى؟ گفت: با

خویشتن گفتم همچنانکه شما روی آب راه می‌روید من نیز روی آب راه می‌روم و دچار خودخواهی شدم پس آنمرد بدست حضرت عیسی علیه‌السلام توبه کرد و خدای رثوف نیز بعد از قبول توبه او مقام قبلی وی را عطا فرمود .

امام ششم علیه‌السلام فرمود: هر کسی که دچار کبر و غرور شود دلیل آن نیست جز اینکه درخودش احساس ذلت می‌نماید .⁽¹⁾

همچنین امام صادق علیه‌السلام فرمود: کبر و غرور گاه در بدترین مردم از هر طایفه و جنس می‌باشد .

در روایت است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بعضی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد در حالی که زن سیاه چهره‌ای، سرگین جمع آوری می‌کرد پس کسی از یاران آن حضرت به آن زن گفت راه را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باز کن اما آن زن با کبر و غرور گفت راه وسیع است پس بعضی از اشخاص می‌خواستند آن زن را کنار بزنند اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود او را رها کنید که متکبر و ستمکار است .

معصوم علیهم‌السلام فرمود: خودپسندی و خودخواهی و فخرفروشی همه در ردیف شرک و گناه است که در روی زمین انجام می‌گیرد .⁽²⁾

امام ششم علیه‌السلام به شاگردش جابر فرمود: ای جابر مانع غرور و تکبر و خودخواهی بشو با شناخت نفس خودت .⁽³⁾

در روایت است که خداوند سبحان فرمود: همانا از بندگان مؤن کسانی هستند که درخواست توفیق طاعتی دارند و من آنان را بر انجام آن طاعت موفق نمی‌کنم تا گرفتار عجب نگردند .⁽⁴⁾

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بدرستی که خودپسند و عجب هر آینه اعمال هفتاد سال را باطل و نابود می‌کند .⁽⁵⁾

علی علیه السلام می فرماید: بیچاره فرزند آدم مرگش مخفی، مرضهایش پنهان، عمل او محفوظ، پشه او را به ناله می آورد، آب گلوگیرش می شود و او را می کشد و عرق او را می گنداند.⁽⁶⁾

علی علیه السلام می فرماید: بنی آدم چقدر بدبخت است شکم او به او می گوید مرا پر نما والا آبرویت را می برم وقتی که شکمش را پر نمود شکمش به او می گوید مرا خالی نما والا

1. خوبی ها و بدی ها - الکافی 312/2

2. خوبی ها و بدی ها - بحار الانوار 232/70

3. خوبی ها و بدی ها - بحار الانوار 321/69

4. خوبی ها و بدی ها - بحار الانوار 321/69

5. خوبی ها و بدی ها - الجامع الصغیر 318/1

6. خوبی ها و بدی ها - نهج البلاغه 550

آبرویت را می برم!⁽¹⁾

ثروتمند مغرور و فقیر باعزت

در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش نشست ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد. رسول خدا⁽²⁾ او را دیده و به او اعتراض کرد که ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟

آن شخص ثروتمند فوراً شرم‌منده شد. عرض کرد با من چیست که مرا به کارهای ناروا وامی‌دارد. من از این خطایم توبه کرده و برای جبران‌ش نصف داراییم را به او می‌دهم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فقیر فرمود: می‌پذیری؟ عرض کرد نه زیرا می‌ترسم بپذیرم و من هم مثل او به فقیری تکبر بورزم!⁽³⁾

امام صادق علیه‌السلام فرمود: دو نفر عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق، عابد و عابد فاسق گردید! زیرا وقتی وارد مسجد شدند عابد از عبادت خود دچار غرور و کبر گردید پس اعمالش باطل شد و فاسق احساس پشیمانی و ذلت در مقابل خداوند سبحان کرده پس خداوند سبحان او را بخشیده و هدایتش کرد.⁽⁴⁾

روزی ملکی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده و گفت که خداوند سبحان به تو این اختیار را داده که بنده و رسول متواضعی باشی یا پادشاه و رسول باشی و از مرتبه تو نزد خدا کم نشود و کلیدهای خزاین زمین را برای آنحضرت آورده بود. حضرت فرمود: که می‌خواهم بنده و رسول متواضع و شکسته باشم و پادشاهی نمی‌خواهم.⁽⁵⁾

1. خوبی‌ها و بدی‌ها - تحریرالمواعظ العددیه / 211

2. خوبی‌ها و بدی‌ها .

3. خوبی‌ها و بدی‌ها .

4. خوبی‌ها و بدی‌ها - الکافی 2/ 314

5. خوبی‌ها و بدی‌ها - مشکاة‌الانوار / 226

تکبر در سخنان امام سجاد و معصومین سلام الله علیهم

- 1- امام سجاد علیه السلام :
عَجَبًا لِلْمُتَكَبِّرِ الْفَخُورِ، الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَةً ثُمَّ هُوَ غَدًا جِيفَةً. ابو حمزه ثمالی گوید، امام چهارم علیه السلام فرمود: شگفتا از متکبر بر خویش بالنده، آنکه دیروز نطفه «بدبو و بی ارزش» بوده و فردا مرداری «گندیده» خواهد بود. اصول کافی، ج 4، ص 20.
- 2- حضرت امام علی (علیه السلام) فرموده اند: کبر، بدترین آفت خرد است. غررالحکم، ص 448
- 3- حضرت امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: در دل هیچ انسانی کبر وارد نمی شود مگر آنکه عقلش به همان اندازه ناقص می شود، خواه کم باشد یا زیاد. معانی الاخبار، ص 242
- 4- حضرت امام علی (علیه السلام) فرموده اند: کبر عبارت از این است که آدمی، مردم را با دیده ی پستی و حقارت نگاه کند و حق را خوار و ناچیز بشمرد و آن را بر وفق واقع نبیند. سفینه البحار (کبر) ص 460
- 5- حضرت امام علی بن ابی طالب به حضرت حسین (علیه السلام) در ضمن وصایای خود فرموده اند: کسی که نسبت به مردم تکبر نماید ذلیل و خوار خواهد شد. تحف العقول، ص 88
- 6- راوی حدیث م گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) کمترین مرتبه ی الحاد و کفر را پرسیدم امام در جواب فرمودند: کبر نازل ترین درجات کفر است. کافی، ج 2، ص 309

بجای تکبر باید متواضع باشیم!

تواضع حضرت عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم اگر قول می دهید آن را بر آورید بگویم . حواریین گفتند: هر چه امر کنی اطاعت می کنیم . عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یک یک آنها را شست . حواریین در خود احساس ناراحتی می کردند و لی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست . همینکه کار به انجام رسید حواریین گفتند: تو معلم ما هستی شایسته این بود که ما پای تو را می شستیم نه تو پای ما را . حضرت عیسی علیه السلام فرمود: این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد عالم است . این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فراگیرید و بعد از من که عهده دار تعلیم و ارشاد مردم می شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید . اساسا حکمت در زمینه تواضع رشد می کند نه در زمینه تکبر . همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می روید نه در زمین سخت کوهستان.⁽¹⁾

تواضع کاشف الغطاء

در حالات مرحوم کاشف الغطاء رض که از علمای بزرگ عالم اسلام بوده است آمده که روزی در محراب عبادت نشسته بود، گدایی به ایشان نزدیک شد و از او درخواست مقداری پول کرد. ایشان به دلایلی به وی پول ندادند اما گدای مذکور آب

دهان به صورت مرحوم کاشف الغطاء رحمه الله انداخت! در این موقع، کاشف الغطاء

رض به پا خاستند و شخصا میان صفهای نماز گشتند و برای او پول جمع آوری

کردند.⁽²⁾

1. خوبیها و بدیها

2. داستانهای از زندگی علماء

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ».⁽¹⁾

خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را .

تواضع به معنی اظهار کوچکی در مقابل دیگران می باشد البته اظهار کوچکی که نشانه احترام به دیگران و برتر ندانستن خود از غیر بوده نه اینکه شخص با تواضع خودش را در مقابل دیگران کوچک و بی مقدار کرده و عزت خود را از دست بدهد .

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا».⁽²⁾

خردمان در زمین راه مرو .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود و به همه حتی کودکان سلام می کرد و هرگز برتری او بر همه بشریت باعث غرور او نشد و در همه عمر در مقابل همه مسلمین تواضع می نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(من تواضع رفعه الله و من تكبر وضعه الله).

کسی که تواضع نماید خداوند سبحان او را بالا می‌برد و کسی که تکبر کند خداوند سبحان او را پایین می‌آورد.⁽³⁾

شاعر گوید:

تکبر بخاک اندر اندازدت تواضع سر رفعت افرازدت

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه‌ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می‌کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می‌گفت و می‌لرزید حضرت فرمود: چر از من می‌ترسی من که پادشاه نیستم.⁽⁴⁾

1. سوره لقمان، آیه 18.

2. سوره لقمان، آیه 37.

3. خوبی‌ها و بدی‌ها - تحریرالمواعظ العددیه / 33

4. خوبی‌ها و بدی‌ها - مکارم الاخلاق / 16

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می‌دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می‌کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می‌دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می‌کرد.⁽¹⁾

برخورد گرم امام سجاد علیه السلام با جذامیان

در روایت است که روزی امام سجاد علیه السلام به دسته‌ای جذامی‌ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می‌خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه‌های تواضع آنست که به محلی در پایین مجلس راضی باشی و سلام کنی بر هر که می‌بینی و بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.⁽²⁾

ملاقات گرم امام کاظم علیه السلام با فردی مستضعف

امام هفتم علیه السلام به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامی که خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم. اصحاب به انجناب عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پهلوی چنین کسی می‌نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می‌دهی. حضرت فرمود: او هم بنده‌ای از بندگان خداست و قرآن کریم ما را باهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می‌شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگار کاری کند که روزی به او محتاج شویم. اگر امروز تکبر کنیم در آئروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده‌ایم.⁽³⁾

2. خوبی ها و بدی ها - بحار الانوار 124/72

3. خوبی ها و بدی ها .

در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: یا علی علیه السلام به خدا سوگند! فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند سبحان باد و طوفان می انگیزد تا او را بالاتر از خوبان بلند کند در حکومت ستمگران . صلی الله علیه و آله⁽¹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است .⁽²⁾

علی علیه السلام : (من تألف الناس احبوه)

کسی که با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند .⁽³⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید . و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است .⁽⁴⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در فروتنی .⁽⁵⁾

خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»⁽⁶⁾

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می روند و هر گاه جاهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می نمایند .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که خداوند سبحان وحی نموده بمن که تواضع نمایم .⁽⁷⁾

گفتار خداوند سبحان با موسی علیه السلام :

مروست که خداوند سبحان به موسی علیه السلام وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور .

1. خوبی ها و بدی ها - مکارم الاخلاق/438

2. خوبی ها و بدی ها .

3. خوبی ها و بدی ها - مستدرک الوسائل 298/11

4. خوبی ها و بدی ها - نصاب/77

5. خوبی ها و بدی ها - مجموعه ورام 201/1

6. سوره فرقان، آیه 63.

7. خوبی ها و بدی ها - منیة المرید/193

موسی علیه السلام هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم . پس افراد بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری. با خود گفت این را همراه می برم . بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود . و چون به محل مناجات رسید خداوند سبحان فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم . گفت: خداوند! شخصی را نیافتم خداوند سبحان فرمود: بعزت و جلالم سوگند اگر شخصی را باخود آورده بودی نامت را از جزو پیامبران خارج می کردم .⁽¹⁾

نمونه ای از تواضع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر می گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد.⁽²⁾

شاعر می گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند . یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند سبحان دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لیس منا من لم یوقّر کبیرنا و یرحم صغیرنا).

1 . خوبی ها و بدی ها .

2 . خوبی ها و بدی ها .

نیست از ما کسی که به بزرگسالان ما احترام نگذاشته و به کم سالان ما رحم ننماید.⁽¹⁾

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر خواهد شد.

و فرمود: هر کس از روی تکبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کنند.⁽²⁾

شاعر می فرماید:

بزرگی که خود را ز خردان شمرد بدنیا و عقبی بزرگی ببرد

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز که مر خویشان را نگیری به چیز

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه پارچه ای را به دو دست گرفت و حایل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حایل کرد تا غسل نماید حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حایل شود و فرمود دو نفری که همراه باشند هر کدام رفیق تر است نزد خداوند سبحان محبوبتر است.⁽³⁾

برخورد علی بن یقطین با ابراهیم ساربان

درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربانی بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد.

در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آن حضرت ملاقات نمود و عرضه داشت کهای سید من تقصیر من چه بود که

مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی امتناع فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید .

1. خوبی ها و بدی ها - جامع الاخبار/92

2. خوبی ها و بدی ها - ثواب الاعمال/275

3. خوبی ها و بدی ها .

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است .

حضرت فرمود: هر گاه شب شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد . در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی .

علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطین .

ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند . فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اجازه ورود دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولایم امام صادق ع فرمود که خداوند سبحان امتناع کرده عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خداوند سبحان تو را بیمارزد علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال . ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند . پس ابراهیم پا بر صورت علی بگذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد

باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود. ⁽¹⁾

1. خوبی‌ها و بدی‌ها - بحار الانوار 85/48

حسادت سومین ریشه کفر

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»⁽¹⁾

آیا حسادت می‌ورزند به مردم برای آنچه که خدا از فضلش به آنان کرامت کرده .

حسادت آفتی است که اگر به کسی برسد او را از درون سوزانده و سپس نابود می‌کند و حسود به کسی گویند که از پیشرفت و ترقی دیگران احساس ناراحتی نموده و آرزو می‌کند که دیگران پیشرفت نداشته و اگر خداوند سبحان به کسی نعمتی عنایت کرده آن نعمت از او گرفته شود .

در احادیث زیادی از حسادت مذمت شده مثل اینکه از علی علیه‌السلام نقل شده که فرمود: (الحسد يذيب الجسد)

حسودم چه کنم؟

زنی 24 ساله هستم که به تازگی نامزد کرده‌ام . از مشکلی رنج می‌برم که جانم را می‌سوزاند و به تمام وجودم چنگ می‌اندازد . خودم بهتر از هر کسی می‌دانم که هیچ کس در ایجاد این مشکل دخیل نیست .

شاید باور نکنید، اما در زندگی همه چیز دارم . شغل مناسب، تحصیلات، رفاه نسبی و همسری خوب، اما نسبت به دیگران همیشه حس حسادت دارم . نشانه‌های حسد ورزی به قدری درمن شدید و بارز است که خیلی روی رفتار و حرکاتم اثر می‌گذارد و سریعاً واکنش نشان می‌دهم، به طوری که همه اطرافیانم متوجه تغییر حالت چهره‌ام می‌شوند . کوچک‌ترین پیشرفت در زندگی دیگران، آزارم می‌دهد . آرزو می‌کنم که همه به لحاظ تحصیلی، شغلی و مالی از من پایین‌تر باشند و هزاران آرزوی بیمارگونه دیگر .

اکنون به قدری از این حس بیمارگونه، درمانده شده‌ام که نمی‌توانم به زندگی عادی ام ادامه دهم . به شدت عصبی و خودخور شده‌ام و دائما اضطراب دارم که نکند از دیگران عقب بمانم . لطفا کمک کنید .

1 . سوره نساء، آیه 54.

«میترا- س» - از اهواز⁽¹⁾

(الحسد یفنی الجسد)

حسد بدن را از بین می‌برد .

(الحسود دائم السقم)

حسود همیشه بیمار است .

(الحسود ابداء علیل)

حسود همیشه بی‌چاره و ناتوان است .

حسادت قابیل

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند سبحان به آدم و حی می‌کرد که اسم اعظم و وصیت نبوت را به هابیل اختصاص دهد .

قابیل که برادر بزرگتر بود پس از اطلاع خشمگین شده اعتراض کرد و گفت من بزرگترم و برای چنان موقعیتی سزاوارتر می‌باشم .

خداوند سبحان به آدم وحی کرد برای اینکه کشف واقع شود و امتیاز هر کدام آشکار گردد بگو قربانی بنمایند از هر کدام قبول شد او صاحب این امتیاز است . و در آن زمان رسم بود هر که قربانی می کرد وقتی مورد قبول واقع می شد که آتش آسمان قربانی را فرا گیرد .

قرآن کریم در این باره می فرماید: ای پیامبر ما حکایت دو فرزند آدم را برای آنها بخوان هنگامی که هر یک از آن دو قربانی کردند و از یکی قبول شد و از دیگری مقبول واقع نگشت .

هابیل گوسفنددار بود . گوسفندی فربه از میان گله خود جدا نموده برای قربانی به محل معینی آورد . ولی قابیل که کشاورز بود یک دسته از گندمهای بی ارزش که دانه های لاغر داشت برداشته به قربانگاه آورد . در این هنگام شراره ای از آسمان فرود آمده و قربانی هابیل را فرا گرفت معلوم شد که خداوند سبحان قربانی او را قبول کرده از این جهت قابیل

1. دنیای امروز، شماره 21.

بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم کرد . و سوسه شیطان نیز بیشتر او را تهییج نمود زیرا به او گفت این قبول شدن قربانی فعلا مهم نیست چون اختلاف بین تو و برادرت می باشد اما در آینده کهنسالهایتان زیاد گردید همین باعث افتخار اولاد هابیل بر فرزندان تو خواهد شد .

روزی قابیل گریبان برادر خود را گرفت و به وسیله سنگی او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با بدن برادر خود چه معامله ای کند . در این هنگام دو کلاغ را مشاهده کرد که با یکدیگر در جنگند . یکی از آنها دیگری را کشت و با چنگال خود زمین را حفر نمود لاشه کلاغ را در آنجا پنهان کرد در قرآن کریم نیز آمده است که (قابیل با خود گفت: وای بر من آیا از کلاغی کمترم که بدن برادرم را بپوشانم . پس از انجام این عمل پشیمان شد .) شیطان نیز اولین کاشانه بت پرستی را در زمین از این روز بنا نهاده پیش قابیل آمده گفت می دانی چرا قربانیت قبول نشد جواب داد نه گفت چون آتش را

تعظیم نمی کنی اگر بخواهی بعد از این قربانیها قبول شود باید خانه ای را مخصوص آتش پرستی
قراردهی و آنرا عبادت کنی. قایل اول کسی بود که آتش پرستی را قبول کرد. و این همه نتیجه
حسادت بود.⁽¹⁾

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: توجه داشته باشید که برآستی روی آورده بسوی شما درد
و مرضی که امتهای پیشین را فرا گرفته بود و آن حسد است. موی بدن را نهی زداید ولی زداینده و
نابود کننده دین است.

انسان در صورتی از بلای حسد در امان است که دست و زبان خود را نگه دارد و طعنه بر برادر خود
نزند و سخن چینی درباره اش نکند.⁽²⁾

امام صادق علیه السلام به ابن جعفر فرزند نعمان احوال فرمود: دشمن ترا از همه شما نزد من بزرگ
منش‌هایی هستند که سخن چین و حسد ورزند نسبت به برادرانشان. نه آنها از منند و نه من از آنهایم
سپس فرمود به خدا قسم هرگاه یکی از شما به اندازه روی زمین طلا در راه خداوند سبحانه بدهد بعد
از آنکه نسبت به مؤمنی حسد ببرد بوسیله همان طلاها پوست

1. پند تاریخ - کمال الدین و تمام النعمه 213/1

2. پند تاریخ.

بدنش را در جهنم می سوزاند.⁽¹⁾

(الحسود مغتاط علی من لا ذنب له)

حسود خشمگین است بر کسی که به او ظلمی نکرده.

مهمترین خصوصیت حسادت این است که در میان همه طبقات بوده و هر شخص با هر شغلی می تواند دارای این صفت رذیله باشد مثلاً از دو نفر کارمند یک اداره گرفته که بر سر رسیدن به ریاست و یا رتبه و درجه نسبت به همدیگر شاید حسادت بورزند تا دو نفر مسئول گدا نسبت به همدیگر حسادت می ورزند و در فکر کوچک کردن و جلوگیری از پیشرفت همدیگر باشند لذا باید به دستورات اسلام در زمینه جلوگیری از ریشه دار شدن حسادت عمل کرد.

در این باره روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: خدای عزوجل به موسی بن عمران علیه السلام فرمود:

ای پسر عمران بر آنچه از فضل خود بمردم داده ام حسد مبر و چشمت را دنبال آن در از مکن و دلت را پی آن مبر زیرا حسد برنده از نعمت من ناراحت است و از تقسیمی که میان بندگانم کرده ام جلوگیری است و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست.⁽²⁾

نمونه ای از کيفر حسود

آورده اند که در زمان خواجه نصیر طوسی چون هلاکو خان خواجه را وزیر خود نمود در میان درباریان هلاکو خان فقط خواجه نصیر شیعه بود لذا وزرای مخالف او که نسبت به وی حسادت می ورزیدند تصمیم گرفتند خواجه را از بین ببرند لذا منتظر فرصت بودند تا اینکه مادر هلاکو خان آمدند و گفتند چون مادر شما از دنیا رفته و طبق اعتقاد مسلمانان شب اول قبر نکیر و منکر از او سؤال و جواب می نمایند شاید ما در شما نتواند به سؤالات جواب دهد لذا دچار عذاب خواهد شد.

هلاکو خان گفت: پس چه باید کرد گفتند چون خواجه از نظر بیان بسیار سخنگو و حاضر جواب است لذا او را با مادران دفن نمایند تا او بجای مادران جواب داده و

مادرتان دچار عذاب نشود .

هلاکو خان این پیشنهاد را قبول کرده و خواجه را احضار کرد و این مطلب را با او در میان گذاشت .

خواجه نصیر با زیرکی جواب داد که من حرفی ندارم و حاضر هستم این عمل را انجام دهم ولی مگر نمی دانید که شما هم بالاخره خواهی مرد و نکیر و منکر سراغ شما خواهند آمد لذا مرا برای خود نگه دارید و یکی از همین وزرای مخالف را با مادرتان دفن کنید و همین کفایت خواهد کرد پس هلاکو خان دستور داد که از سر دسته آنها را با مادرش دفن نمودند و حسادت آنها به خودشان برگشت .⁽¹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش هیزم را می خورد .⁽²⁾

نتیجه شوم حسادت

آورده اند که شخصی همسایه ای داشت و به همسایه اش بسیار حسادت می ورزید مخصوصا اگر پیشرفت و ترقی برای همسایه حاصل می شد آتش حسادت این شخص شعله ورتر می گردید تا اینکه از طرف حاکم شهر پست مهمی به این همسایه واگذار گردید که باعث غم و اندوه بیشتر این شخص حسود گردید تا اینکه طاقت نیاورده و غلام خود را احضار کرد و به او گفت باید کاری که می گویم انجام دهی تا هم آزاد گردی و هم پاداش خوبی برای تو در نظر می گیرم .

غلام گفت تو ارباب و آقای من هستی و هر چه بگویی به دیده منت انجام می دهم .

ارباب گفت این همسایه ما اخیرا پست مهمی گرفته و من نمی توانم ترقی و ریاست او را ببینیم لذا تو باید مرا بکشی و جسد مرا بر بالای پشت بام خانه او بیاندازی تا او را دستگیر کرده و حداقل مدتی را در زندان باشد تا من کمی دلم خنک شود .

غلام گفت این چه عملی است که من باید انجام بدهم و این کمال حماقت است که خود را در راه حسادت بکشتن بدهی و بعلاوه بعد از مردن دیگر برای شما سودی ندارد که او در زندان باشد یا نباشد اما این شخص حسود بر دستور خود اصرار ورزیده و غلام

1. خوبی‌ها و بدی‌ها .

2. خوبی‌ها و بدی‌ها - پیام پیامبر/424

نیز ناچاراً ارباب خود را کشته و جسد او را بالای پشت بام همسایه انداخت و مأمورین شهر نیز شخص همسایه را به جرم قتل دستگیر کرده و زندانی نمودند ولی غلام نزد قاضی رفته و کل ماجرا را برای او تعریف نمود و قاضی نیز حکم به آزادی غلام و شخص همسایه نمود .

شهادت یک عالم بزرگ شیعه با حسادت حسودان!

شهید قاضی نورالله شوشتری

قاضی نورالله درباره حسد می‌نویسد : این مسئله ثابت شده که هر کس به مرتبه عالی از فضل آراسته گردد به موجب کلام ملک علام که « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » یعنی از اهل زمانه که خود ارزنی نمی‌ارزند به او حسد می‌ورزد - خصوصاً که عداوت دینی علاوه آن باشد و سینه ایشان به ناخن عناد خراشد ...

به همین علت ، عالمان حسود دربار سلطان اکبر شاه در هندوستان همواره درصدد بودند تا روزی او را از چشم سلطان انداخته ، زمینه بر کناری یا قتل او را فراهم سازند .

قاضی در جای دیگری در خصوص رسم دیرینه علمای اهل سنت در شوراندن حاکمان بر ضد دیگران - خصوصاً علمای تشیع - اشاره می‌کند و می‌نویسد :

رسم دیرینه برخی از اهل سنت است که چون به مقتضای کلام معجز (فیهت الذی کفر) در اثبات مطالب باطله خود از خصم مبهوت و عاجز گردند و به مقدمات علمی کار نتوانند ساخت به وسیله شمشیر و قلمتراش با او مناظره نمایند و اگر از آن نیز عاجز باشند تهمتی بر او اندازند و سلطان وقت را بر او متغیر سازند و اگر بر آن نیز قادر نباشند مرگ او را به دعا آرزو کنند .

حاسدان هر روز در پی فرصتی نشستند تا سخن و حرکتی را از او مشاهده کنند و به سعایت او برخیزد تا اینکه اهل قضاوت و مفتیان شنیدند که روزی قاضی نور الله کلمه «علیه الصلاه و السلام» را در حق مولی الموحدين به کار برده است . از این رو

آن را بدعت و مختص به نبی برشمردند و فتوا به حلال بودن خون او دادند در این خصوص حکمی را تهیه و امضا کرده ، نزد اکبر شاه فرستادند .

آنان همه امضا کردند مگر یکی از بزرگان ایشان که مخالفت کرد و بیتی را به این مضمون نوشت و به نزد اکبر شاه فرستاد :

گر لحمک لحمی بحديث نبوی هی بی صل علی نام علی بی ادبی هی

اکبر شاه از کشتن قاضی نورالله صرف نظر کرد و محبت او بیش از پیش در قلب وی افزون شد . اما عاقبت او را به شهادت رساندند

درمان حسادت

از نظر عقل و شرع ، حسادت مرض روحی است که باید کنترل شود . و شخص حسود بجای حسادت به غبطه و رقابت روی بیاورد . اگر دیگری در یک فضیلتی از او بالاتر است، او هم سعی کند با تلاش و زحمت خود را به او برساند و حتی از او بالاتر رود . اگر یک مغازه دار درآمدهش از مغازه دار دیگر

بیشتر است، دیگری بجای حسادت و خراب کردن او، بفکر روش های بهتر و جدیدتر سالم برای کسب درآمد بالاتر بیافتد. همچنین اگر در کلاسی دانش آموزی زرنگ و دیگری تنبل است! تنبل بجای حسادت و تحقیر زرنگ، بفکر اصلاح خود و رقابت با زرنگ بیافتد. و همچنین دیگر افرادی که به یک نوعی نسبت به هم حسادت دارند.

همانطور که امام حسین علیه السلام فرمود ما نسبت به برنج و آب فرات مردم عراق غبطه می خوریم. یعنی ای کاش ما هم از این نعمت مردم عراق بهره مند بودیم. نه اینکه خدا کند این نعمت مردم عراق از شان گرفته شود و دیگر این نعمت را نداشته باشند!

اگر حسادت کنترل نشود سراز جاهای خیلی بدی در می آورد!

!ماجرای رابطه مخفیانه دختری با شوهر خواهرش

داستان عشق بازی و رابطه زشت و مخفیانه دختری جوان با شوهر خواهرش موجب خودکشی خواهرش شد. این دختر جوان به دلیل حسادت زیادی که داشت مانع از خوشبخت شدن خواهرش شد و باعث جدایی او و شوهر خواهرش شد، پس از جدایی شوهر خواهرش با وی رابطه مخفیانه برقرار کرد که سرانجام بدی داشت

پدرم وضع مالی خوبی نداشت، مشروب غذای هرروز او شده بود. وقتی مشروب می خورد دیگر حال خودش را نمی فهمید

من و دو خواهر کوچکترم سعی می کردیم جلوی چشمش نباشیم، دیگر این وضع برایمان عادی شده بود، محبت پدر و مادر برایمان معنایی نداشت، چون آن را لمس نکرده بودیم ولی در بیرون از منزل. اگر کسی کوچکترین نگاه محبت آمیزی به ما می کرد با تمام وجود آن را می پذیرفتیم

مدتی بود متوجه شدم خواهر کوچکترم دلبسته پسری شده و تمام دنیای خواهرم با آن پسر شکل گرفته بود، وقتی از او و محبت هایش صحبت می کرد به او غبطه می خوردم

یک روز خواهرم را با آن پسر در خیابان دیدم ، از همان لحظه جرقه حسادت نسبت به خواهرم در من شعله ور شد انگار مهر آن پسر بدجوری به دل من نشسته بود و هرروز سعی می کردم وقتی خواهرم با امیر بیرون می رود من هم با آنها باشم اینقدر به خواهرم حسادت می کردم که گاهی جلوی امیر باهم دعوای شدید می کردیم

مدتی گذشت و امیر از زهره خواستگاری کرد و قرار شد که با هم ازدواج کنند ولی از آنجایی که من امیر را دوست داشتم اینقدر به خواهرم حسادت می کردم که خواهرم از او جدا شد

من هم که منتظر چنین فرصتی بودم به صورت پنهانی با امیر رابطه دوستی خود را ادامه دادم و این را هم می دانستم که زهره چقدر امیر را دوست دارد و به خاطر جدایشان و اینکه بلایی که امیر سر او آورده بود و به خاطر نداشتن یک پشتیبان محکم مثل پدر و مادر نتوانسته بود از او شکایت کند ، دچار افسردگی شدید شده بود

این دوستی من با امیر چند ماهی ادامه داشت بدون اینکه خواهرم اطلاع داشته باشد، تا اینکه یک روز متوجه این قضیه شد از آنجایی که خودش قربانی امیر بود درگیری سختی بین ما بوجود آمد. خواهرم قضیه را به مادرم گفت ولی مادرم دیگر کاری از دستش برنمی آمد

صبح روز بعد که از خواب بیدار شدم خیلی کلافه بودم ، انگار تازه متوجه اشتباهم شده بودم به خودم گفتم وقتی خواهرم به خانه آمد از او معذرت خواهی می کنم ، که یکدفعه زنگ تلفن خانه رشته . افکارم را پاره کرد و به سمت تلفن دویدم

یکی پشت تلفن داد می زد خودتون رو سریع برسونید کارگاه، خواهرتون در یکی از اتاق های کارگاه با خوردن قرص خودکشی کرده است

پدرم که توی این دنیا نبود با مادرم شتابان به سمت کارگاه رفتیم و جسم بی جان زهره که به نوعی نان آور خانه بود را روی زمین دیدم انگار دنیا روی سرم خراب شده بود دیگر حال خودم را نفهمدم

دختر که از کرده خود پشیمان بود مدام در اتاق مشاوره یکی از کلانتری های اصفهان می گفت: من می خواستم از زهره معذرت خواهی کنم !ولی حسادت های من زندگی او را پرپر کرد¹⁰